

بررسی فقهی حقوقی تدلیس در عقد نکاح (۲)

سعیده خالدیان

چکیده

زناشویی در اسلام، پیوند مقدسی است که برای آرامش روح و جسم بشر و ایجاد جامعه‌ای سالم، لازم و ضروری است؛ اما گاهی به دلیل وجود دلایلی، این اهداف آن‌گونه که باید محقق نمی‌گردند که از جمله آنها می‌توان به تدلیس یکی از طرفین یا هر دوی آنها و یا حتی شخص ثالث در عقد نکاح اشاره نمود. فقها در این زمینه، آرای متفاوتی دارند؛ گروهی از فقها که بیشتر شافعی می‌باشند، قائل به بطلان نکاح در چنین حالتی هستند؛ این فقها عقد نکاح را بر عقد بیع قیاس کرده و معتقدند همان‌طور که در عقد بیع، اشتباه در عوضین موجب بطلان عقد است، در این عقد نیز چنین وضعیتی برقرار است. اما جمهور فقها و حقوق‌دانان ایرانی معتقدند که این نکاح، صحیح است. البته در این زمینه، برخی مانند احناف، زیدیه و ظاهریه قائل به عدم ایجاد خیار فسخ در تدلیس در عقد نکاح هستند؛ زیرا هیچ نصی از قرآن یا سنت وجود ندارد که دال بر ایجاد خیار فسخ باشند. بیشتر فقها و حقوق‌دانان ایرانی معتقدند که شخص مدّلس دارای خیار فسخ عقد نکاح می‌گردد. به نظر قائلین به ایجاد خیار فسخ، استفاده از این خیار فوری است، البته همه فقها و حقوق‌دانان معتقدند که شخص مدّلس می‌تواند جبران ضرر و زیان خود را از مدّلس بخواهد. قانون مجازات اسلامی ایران علاوه بر ایجاد این حقوق، به صورت تعزیری در ماده ۶۴۷ این قانون، حبس مدّلس را به مدت شش ماه تا دو سال معین کرده است. در مورد آثار تفریق به سبب فسخ، اگر فسخ قبل از دخول باشد، زوجه دارای حق نفقه و یا مهر نمی‌شود، ضمن آن‌که عده هم ندارد. اما اگر بعد از دخول باشد، به نظر جمهور، فرد مهر را به صورت کامل مالک می‌شود. البته زوجه دارای حق نفقه نمی‌شود؛ مگر این‌که حامله باشد که در این صورت، تا زمان وضع حمل، نفقه را دریافت می‌کند و در مورد عده هم بسته به این‌که زن در چه شرایطی باشد، وضعیت متفاوت خواهد بود.

واژگان کلیدی: تدلیس، فسخ، تفریق، حاکم، شخص ثالث.

موارد معتبر در تدلیس

مواردی که ممکن است تدلیس محسوب شوند، بیشتر عرفی هستند و این عرف است که مشخص می‌کند که آیا عدم رعایت یک شرط، تدلیس محسوب می‌شود یا خیر؟ از آنجا که عرف هر جامعه‌ای، تقریباً با جامعه دیگر متفاوت است، نمی‌توان به همه موارد اشاره کرد. فقهای امت اسلامی و همچنین حقوق‌دانان ایرانی به صورت مشترک، حول چند مورد بیشتر بحث کرده‌اند که از جمله این موارد می‌توان به نسب، آزاد بودن، بکارت، جمال و سواد اشاره نمود.

الف) نسب: این موضوع از مباحث مهم فقهی و حقوقی در ارتباط با حقوق خانواده است. نسب در یک تعریف ساده، عبارت است از: ارتباط میان دو نفر از طریق تولد یا ولادت؛ مانند رابطه اعتباری که میان مادر و فرزند یا رابطه اعتباری که میان پدر و فرزند وجود دارد. هر شخصی در هر طبقه اجتماعی که باشد، دارای نسب خاص خود می‌باشد، اما بسیاری از افراد سودجو به دلایلی، نسب خود را خلاف آنچه که هستند بیان می‌کنند؛ یعنی نسب خود را بالاتر از آنچه که در اصل منسوب بدان هستند، عنوان می‌کنند. به عنوان مثال، اگر یکی از طرفین شرط کند که باید همسرش، قریشی نسب باشد و وی هم بگوید که از طایفه قریش است و یا حتی ممکن است که شرط نشود، ولی اقتضای عرف یا کلام شخص این‌گونه باشد که حتماً با شخصی که از قریشی‌ها باشد، ازدواج می‌کند و طرف مقابل هم خود را از طایفه قریش معرفی نماید؛ انجام این عمل، از نظر فقها در عقد نکاح تأثیر می‌گذارد.

به طور کلی، فقها در این زمینه آراء متفاوتی داده‌اند. گروهی به طور مطلق معتقدند که اگر شخصی، نسب خود را بالاتر از آنچه که هست بیان کند، این امر موجب ایجاد خیار فسخ برای شخص فریب خورده می‌گردد (الشافعی، بی‌تا: ۸۳؛ البهوتی، بی‌تا: ۵۲۷؛ ابن قدامه، المغنی، ج ۷: ۴۱۳-۴۲۲؛ صفایی و دیگران، ۱۳۸۴ش: ۳۱۲). اما برخی دیگر معتقدند به دلیل عدم کفایت، عقد نکاح مفسوخ است؛ علاوه بر این، اذن طرف مقابل به خاطر این بوده است که با هم کفواً خود ازدواج کند، در حالی که با غیر آن ازدواج کرده است (الشافعی، همان).

ب) بکارت: یکی دیگر از مواردی که فقها و حقوق‌دانان در مورد آن به مطالعه پرداخته‌اند، مسأله بکارت زوجه می‌باشد. منظور از بکارت، سالم بودن دختر و ثبیه نبودن وی است. باید توجه داشت زمانی که عدم بکارت به دلیل عواملی دیگر مانند یرش، حمل بار سنگین و یا تکرر حیض باشد، در این حالات نمی‌توان دختر را ثبیه دانست و

کماکان باکره است؛ مگر این‌که بکارت در اثر آمیزش مشروع یا نامشروع زایل شده باشد (التسولی، ۱۴۱۸ق: ۴۲۳؛ البکری، ۱۴۱۸ق: ۳۳۷). اگر در عقد نکاح، بکارت زوجه شرط بود و یا عرفاً وی باید باکره باشد، ولی زوجه به دلایلی غیر از آمیزش که در مطالب فوق بیان شد، بکارتش زائل شده باشد، این امر موجب ایجاد هیچ حقی مانند حق فسخ عقد نکاح برای زوجه نمی‌شود؛ مگر این‌که بکارت را در اثر آمیزش مشروع و یا نامشروع از دست داده باشد که در این حالت، زوج دارای حق فسخ عقد نکاح می‌شود و می‌تواند عقد را فسخ نماید. اما اگر زوجین در مورد باکره بودن زوجه با هم اختلاف داشتند، زنان دیگر می‌توانند زوجه را معاینه کنند و در این حالت، اگر زوجه باکره نبود، سخن زوج به همراه سوگند پذیرفته می‌شود.

ج) جمال: شاید صفتی که در این دوره و عصر از دیگر صفات هم برای زنان و هم برای مردان مهم باشد و چه بسا که برای بسیاری از افراد در اولویت اول قرار داشته باشد، همان زیبایی است. بنابراین همین امر می‌تواند موجب شود که بسیاری از افراد که خواهان ازدواج با شخص خاصی هستند، با استفاده از روش‌های مختلف تغییر چهره دهند و خود را خلاف آنچه که بوده‌اند نشان دهند. وقتی شخصی در چنین حالتی قرار می‌گیرد؛ یعنی با کسی ازدواج می‌کند که آن‌گونه نیست که وی می‌خواسته و در واقع، فریب خورده است. در این حالت، تمامی فقها و حقوق‌دانان معتقدند که وی دارای اختیار فسخ عقد نکاح می‌شود و می‌تواند عقد را فسخ نماید (ابن منذر، ۱۴۲۵ق: ۸۱؛ ابن حاجب، بی‌تا: ۱۶۶؛ النووی، ۱۴۲۶ق، ج ۹: ۳۱؛ ابن قدامه، المغنی، ج ۷).

د) آزاد بودن: هر چند که در عصری که ما زندگی می‌کنیم، مثل گذشته خبری از برده‌داری نیست و دلیل آن هم این می‌باشد که در این عصر، تقریباً همه افراد در یک سطح زندگی می‌کنند و برده‌داری و برده بودن نسبت به گذشته بسیار کم شده است؛ اما فقها در مورد این مطلب بحث زیادی نموده‌اند و ما نیز به تبعیت از آنها، به بررسی آن و بیان احکام آن می‌پردازیم. اگر مردی با زنی ازدواج کند، با این فرض که وی آزاد است و یا بالعکس، همان‌طور که در مطالب پیشین ذکر شد، در مورد صحت نکاح وی دو دیدگاه وجود دارد. برخی قائل به بطلان عقد و برخی نیز قائل به صحت آن هستند و این گروه دوم با هم در مورد ایجاد یا عدم حق فسخ اختلاف دارند. اما به طور کلی، زمانی نکاح باطل است و یا زوج می‌تواند نکاح را فسخ کند که چهار شرط داشته باشد:

۱) زوج از جمله اشخاصی باشد که نکاح با امه برای وی جایز باشد.

۲) شرط حریت باید در حال عقد بیان شود، ولی اگر شرط قبل یا بعد از عقد بیان شود، تأثیری در عقد نکاح ندارد.

۳) باید تدلیس از طرف امه یا وکیل سید باشد. ولی اگر تدلیس از سوی سید باشد، در واقع به معنای آزاد شدن امه است و وقتی که امه آزاد شود، حق فسخ برای زوج ایجاد نمی‌شود.

۴) نکاح با اذن سید صورت گیرد، چرا که در غیر این صورت، عقد خود بخود باطل است (النووی، بی تا، ج ۱۷: ص ۳۹۹؛ مهذب، ترجمه لمعه، ج ۲: ۶۴).

بنا بر مطالبی که گفته شد، در صورتی که زوج این شرایط را نداشته باشد، نکاح وی فاسد است و به محض اطلاع از این امر باید از زوجه جدا شود (ابن قدامه، الکافی، ج ۴: ۳۰۷؛ القرافی، بی تا: ۴۳۴).

آثار مترتب بر تدلیس در نکاح

هر گاه امری محقق می‌شود، به دنبال خود مسائل و احکامی را می‌آورد که آنها را آثار آن امر می‌نامند که این مطلب را در تمام شئون زندگی بشر می‌توان مشاهده نمود. بنابراین منظور از آثار خیار تدلیس این است که پس از پیدایش و اثبات خیار، احکام جدیدی برای عقد به وجود می‌آید که پیش از آن، وجود نداشته است. این آثار عبارتند از: ایجاد حق خیار فسخ و جبران ضرر و زیان ناشی از تدلیس.

ایجاد حق خیار فسخ

همان‌طور که پیشتر بیان شد، فقها در مورد عقد نکاحی که در آن تدلیس و یا فریبی صورت گیرد، آراء مختلفی را بیان کرده‌اند. برخی از آنها معتقدند که این امر موجب ایجاد هیچ‌گونه حقی برای شخص فریب‌خورده نخواهد شد، اما برخی دیگر از فقها معتقدند که چون ممکن است آن صفتی که در آن تدلیس صورت گرفته است، از صفات مقصوده عقد ازدواج باشد و در واقع، هدف فرد را از ازدواج میسر نکرده است، پس این امر موجب ایجاد حق فسخ ازدواج خواهد شد و فرد مدلس می‌تواند عقد نکاح را فسخ یا امضا کند. بیشتر این فقها اتفاق نظر دارند که این حق که به مدلس داده می‌شود، فوری است؛ یعنی به محض اطلاع از این فریب‌کاری که در حق وی صورت گرفته است، اگر خواهان فسخ عقد نکاح باشد، باید آن را فسخ کند. اصولاً خاصیت خیار این‌گونه می‌باشد که باید فوراً از آن استفاده کند و در صورتی که از آن استفاده نکند و یا این‌که مدتی بعد بخواهد از آن استفاده کند، این حق خود به خود از بین

خواهد رفت؛ چرا که این امر دال بر این است که شخص نمی‌خواهد از آن حقی که شارع مقدس به وی داده است استفاده کند و اگر خواهان جدایی باشند، باید از طرق دیگری مثل خلع یا طلاق استفاده کند (نوی، ۱۴۲۶ق: ۳۱۹؛ فیض، ج ۲: ۶۴).

همچنین باید یادآور شد که هر گاه شخص مدّلس بخواهد از این حقی که شارع به او داده است استفاده کند، دیگر لازم نیست که از حاکم اجازه بگیرد؛ چرا که این حق مال او است و دیگر برای استفاده از آن نیازی به اذن حاکم ندارد (القلیوبی و العمیره، ۱۳۷۵ق: ۲۶۷؛ فیض، ج ۲: ۶۴؛ ابن قدامه، الکافی، ج ۳: ۳۰۶؛ الاعرجی، بی تا).

در حقوق موضوعه‌ی ایران هم به طور کلی فسخ، قوانین خاص خود را دارد که بدان‌ها اشاره می‌شود:

۱. حکم دادگاه شرط نمی‌باشد و فقط کسی که دارای حق فسخ است، باید اراده خود را بر فسخ به گونه‌ای صریح اعلام کند؛ مثلاً می‌تواند از طریق اظهارنامه رسمی این کار را انجام دهد. هر چند برای این که بتواند انحلال نکاح را در دفاتر رسمی و شناسنامه خود به ثبت برساند و نیز برای رفع اختلاف که غالباً در این گونه موارد پیش می‌آید، رجوع به دادگاه لازم می‌باشد. در این حال، متقاضی باید دادخواستی به دادگاه تقدیم کند و دلایل خود را مبنی بر داشتن حق فسخ و اعمال آن ابراز کند. دادگاه پس از رسیدگی به پرونده، اگر دلایل خواهان را موجه تشخیص دهد، حکم به فسخ نکاح خواهد کرد. شک نیست که حکم دادگاه فقط به معنای اعلام انحلال ازدواج است.

۲. حق فسخ فوری است. طبق ماده ۴۴۰ق.م. خیار تدلیس بعد از علم به آن فوری است (کاتوزیان، ۱۳۸۹ش: ۳۳۴).

جبران ضرر و زیان ناشی از تدلیس

در هر جرمی، مجرم باید مجازات شود و این خاصیت هر قانون و شریعتی می‌باشد؛ چرا که اگر از فرد خاطی بگذرند و عمل او را نادیده بگیرند، این امر موجب می‌شود تا افراد هر جامعه‌ای از این امر سوءاستفاده کنند و آزادانه هر گونه که می‌خواهند به دیگران ضرر برسانند. در شریعت مقدس اسلام هم این امر نادیده گرفته نشده و در هر جرمی، مجازاتی برای شخص مجرم در نظر گرفته شده است. یکی از این جرم‌ها، جرم تدلیس و فریب دادن اشخاص در هر امر و عملی می‌باشد؛ به خصوص اگر این تدلیس در امر خطیر ازدواج باشد، زیرا اگر تدلیس در امور دیگر غیر از ازدواج باشد، شاید قابل چشم‌پوشی باشد. اما ازدواج با هر امر دیگری فرق دارد و شریعت اسلام برای شخص مدّلس، هر کس که باشد، خواه زوج یا زوجه یا شخص ثالث یعنی ولی، مقررات خاص خود را دارد.

فقه‌های امت اسلامی در مورد جبران ضرر و زیان ناشی از تدلیس و فریب در عقد نکاح آرای مختلفی را بیان کرده‌اند، اما هیچ کدام از آنها به وضوح در مورد این‌که هر گاه مدّلس، زوج، زوجه یا شخص ثالث باشند میزان و مقدار خسارت چقدر برآورد می‌شود، اشاره‌ای نکرده‌اند. ولی به صورت کلی می‌توان گفت هر گاه مدلس شخص ثالث باشد، زوج باید تمام مهر را به زوجه پرداخت کند و برای دریافت همان مقدار مهر به شخص ثالث رجوع نماید و اگر شخص ثالث یک نفر نباشد، بلکه تدلیس از سوی جماعتی صورت گیرد، مقدار مهر و خسارت بین آنها تقسیم می‌شود و همه باید جبران خسارت کنند (ابن قدامه، المغنی، ج ۷: ۴۲۳؛ ابن حجب، بی تا: ۱۶۶؛ البهوتی، کشف القناع، ج ۵: ۱۰؛ ابن منذر، ۴۲۵ق: ۷۳). البته برخی دیگر از فقها معتقدند که زوج نمی‌تواند به هیچ کسی برای جبران ضرر مراجعه کند (نووی، ۱۴۲۶ق: ۱۰۰؛ الشیرازی، بی تا: ۴۸).

اگر مدّلس زوجه باشد، دو دیدگاه وجود دارد؛ دیدگاه اول معتقد است همان‌طور در زمانی که مدّلس ولی باشد و زوج می‌تواند برای دریافت همه مهر به وی رجوع کند، در این جا هم زوج می‌تواند برای دریافت همه مهر به وی رجوع کند و همه مهری را که به وی داده است، به خاطر تدلیسی که انجام داده است از وی بگیرد. اما دیدگاه دوم می‌گوید که اگر بعد از دخول، فسخ صورت گیرد و زوج خواهان دریافت خسارت از زوجه مدّلس باشد، نمی‌تواند همه مهر را از زوجه بگیرد؛ چون باید چیزی و مقداری از مهر را در مقابل وطئی که صورت گرفته است به زوجه بدهد و اگر قبل دخول، فسخ صورت گیرد، مرد نمی‌تواند برای دریافت نصف مهر به زوجه رجوع نماید (الشیرازی، بی تا: ۴۸).

در مورد این‌که آن مقداری از مهر که باید در مقابل وطأً باید زوج به زوجه بدهد، اختلاف وجود دارد، برخی معتقدند که این مقدار، حداقل مقدار مهر است و این حداقل، مقداری است که مال بر آن صدق می‌کند. قطب راوندی در این زمینه فتوای غریبی صادر کرده است و گفته است که این مقدار، یک ششم از مهر می‌باشد و دلیل وی این است که همان‌طور که اگر کسی وصیت کند که شیئی از اموال را به فلانی بدهید و طبق روایات، شیء بر سدس حمل می‌شود، در اینجا هم شیء بر سدس حمل می‌شود. اما این سخن راوندی بر امری است که مطرد و شایع نیست و تنها اختصاص به باب وصیت دارد و همچنین منظور و هدف فقها از آوردن لفظ شیء، مبهم گذاشتن مقداری است که کسر می‌شود. برخی دیگر گفته‌اند در تعیین مقداری که کسر می‌شود به حاکم مراجعه و طبق نظر او عمل می‌شود. چون

شیء در لغت و عرف و شرع تفسیر نشده است (فیض، ج ۱۰ و ۹: ۲). اما برخی دیگر از فقها می‌گویند اگر مدلس زوجه باشد، از مهر زن نسبت تفاوت میان مهرالمثل و مهرالمسمی به وی داده می‌شود (شیروانی، بی تا، ج ۲: ۸۴؛ کیائی، ۱۳۸۴ ش: ۴۹۸).

در مورد تدلیس زوج، فقها رأی صریح و واضحی را بیان نکرده‌اند؛ اما به نظر می‌رسد همان‌طور که اگر مدلس زوجه یا ولی وی باشند، زوج برای دریافت خسارت می‌تواند به آنها مراجعه کند، در اینجا هم زوجه می‌تواند برای دریافت خسارت، علاوه بر مهر، به وی مراجعه کند.

با توجه به قانون مدنی ایران، در مورد مطالبه خسارت ناشی از تدلیس حقوق‌دانان نظرات متفاوتی را ارائه داده‌اند که در ذیل بدان‌ها اشاره می‌شود:

در مواردی که در نکاح تدلیس صورت می‌گیرد، شخص می‌تواند علاوه بر فسخ نکاح، خسارات مادی و معنوی خود را از مدلس بخواهد (ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی، مصوب اردیبهشت ۱۳۳۹). اما اشکال در این است که میزان این خسارات را چگونه باید معین کرد؛ به ویژه چون در اثر وقوع نزدیکی، مرد وظیفه‌دار پرداختن مهر می‌شود، آیا در تعیین خساراتی که متحمل شده باید استفاده‌ای را که از این امر برده است به حساب آورد و از جمع ضررهای او کاست یا نه؟

در تعیین خسارت معنوی، بی‌گمان همه صدمه‌ها و لذت‌های روحی و جسمی را باید به حساب آورد و دادگاه بایستی با ملاحظه‌ی تمام اوضاع و احوال قضیه، میزان و طریقه و کیفیت جبران آن را معین کند (ماده ۳ قانون مسئولیت مدنی)، ولی در خسارت مادی نیز، آیا باید مهرالمثل را از جمع زیان‌های مادی مرد کاست؟ قانون مدنی در این زمینه حکمی ندارد و فقها نیز فتاوی‌ی مختلف داده‌اند. به نظر می‌رسد چون مرد به خاطر ادامه زناشویی حاضر شده است که مهر را به عهده بگیرد، پس آنچه را که از این بابت می‌پردازد، زیانی است که در اثر تدلیس متحمل شده است و می‌تواند از تدلیس‌کننده بگیرد. مهر را نباید از عوض و بهای تمتع جنسی از زن دانست و رابطه معنوی زن و شوهر را با معاملات قیاس کرد. بیم از ضرر زن نیز نظر مخالف را تأیید نمی‌کند؛ زیرا در تدلیس، یا زن به طور مستقیم مرد را مغرور به داشتن صفات مورد علاقه کرده است یا از اعمال خدعه‌آمیز دیگران به عمد بهره‌برداری کرده است؛ یعنی خود باعث ورود این ضرر شده است.

قاعده‌ای که گفته شد، در صورتی است که فریب‌خورده نکاح را فسخ و برای جبران خسارت به تدلیس‌کننده رجوع کند. ولی هر گاه از خیار تدلیس بگذرد و بخواهد زیان ناشی از تقصیر تدلیس‌کننده را طبق قواعد عمومی تسبیب از او بگیرد، بیش از تفاوت بین اجرت‌المسمی و اجرت‌المثل حق ندارد. زیرا ادامه زناشویی نشان می‌دهد که اثر وصف مشروط در اراده او به گونه‌ای نبوده است که نکاح را بیهوده و غیر قابل تحمل سازد. پس ضرری که به او وارد شده است، همین تفاوت بین دو مهر است و چون خسارتی را می‌توان مطالبه کرد که زیان‌دیده با توجه به وضع خاص خود، به واقع متحمل شده است، بیش از این نباید حکم به خسارت داد (کاتوزیان، ۱۳۸۹ش: ۲۱۵).

برخی دیگر از حقوق‌دانان معتقدند که مطالبه‌ی خسارت هر گاه ناشی از تدلیس باشد، فریب‌خورده می‌تواند طبق قواعد و مسئولیت مدنی از مدّس مطالبه خسارت نماید؛ اعم از این‌که تدلیس‌کننده یکی از زوجین یا شخص ثالث باشد و یا مدّس بخواهد از حق فسخی که به او داده شده است استفاده کند یا خیر. بنابراین هر گاه شوهر، در اثر تدلیس، با زنی ثیب، به جای بکر ازدواج کند و از حق فسخ نخواهد یا نتواند استفاده کند، می‌تواند مابه‌التفاوت بین مهر بکر و ثیب را بعنوان خسارت از تدلیس‌کننده مطالبه نماید و اگر مهر نداده و تدلیس‌کننده زوجه است، می‌تواند این مابه‌التفاوت را از مهر کسر کند و مابقی مهر را به زوجه پرداخت نماید (صفایی و امامی، ۱۳۸۲ش: ۱۹۲-۱۹۳).

مجازات کیفری مدّس

فقه اسلامی تنها مدّس را مجبور به جبران ضرر و زیانی که به مدّس وارد کرده است، می‌کند. اما قانون مدنی ایران علاوه بر این مجازات، مدّس را به مجازات دیگری یعنی حبس از شش تا دو سال محکوم می‌کند. به طور کامل‌تر در ماده ۶۴۷ قانون مجازات اسلامی آمده است:

«چنان‌که هر یک از زوجین قبل از عقد ازدواج، خود را به امور واهی از قبیل داشتن تحصیلات عالی، تمکن مالی، موقعیت اجتماعی، شغل و سمت خاص، تجرد و امثال آن فریب دهد و عقد بر مبنای هر یک از آنها واقع شود، مرتکب به حبس تعزیری از شش ماه تا دو سال محکوم می‌گردد.»

همان‌طور که قبلاً گفته شد اولین قانون مدنی که فریب در ازدواج را در خود پیش‌بینی کرد، قانون راجع به ازدواج بود که ماده ۵ آن مقرر می‌داشت: «هر یک از زن و شوهری که قبل از عقد، طرف خود را فریب داده که بدون آن فریب، مزاجت صورت نمی‌گرفت، به شش ماه تا دو سال حبس جنحه‌ای محکوم خواهد شد.» در این ماده،

مصادیقی هر چند تمثیلی از فریب در ازدواج مشخص نشده بود تا این که قانونگذار اسلامی در ماده ۶۴۷ ق.م.ا، مصوب ۱۳۷۵، مجدداً این جرم را به شکل کامل تری پیش بینی نمود: «چنانچه هر یک از زوجین قبل از عقد ازدواج، طرف خود را به امور واهی از قبیل داشتن تحصیلات عالی، تمکن مالی، موقعیت اجتماعی، شغل و سمت خاص، تجرد و امثال آن فریب دهد و عقد بر مبنای هر یک از آنها واقع شود، مرتکب به حبس تعزیری از شش ماه تا دو سال محکوم می گردد.» (صفایی و دیگران، ۱۳۸۴ش: ۳۱۲)

آثار فقهی و حقوقی حکم به تفریق زوجین به سبب فسخ عقد نکاح

از جمله آثاری که در صورت حکم به تفریق زوجین به تدلیس به وجود می آید، شامل پرداخت نفقه در زمان گذران عده و همچنین گذراندن ایام عده می باشد. علاوه بر این، تدلیس بر مهر نیز تأثیر می گذارد که در ذیل به طور جداگانه بدانها اشاره می شود:

نفقه

در زمینه نفقه در زمان فسخ نکاح نیز مانند نفقه در زمان گذراندن عده طلاق باین اختلاف وجود دارد. برخی معتقدند هر آنچه که مربوط به متعه و نفقه و مسکن است، فقط در نکاح وجود دارد و هر نکاحی که مفسوخ است، چه زوجه حامله باشد یا نباشد، زوجه حق دریافت هیچ گونه نفقه ای ندارد. اما برخی دیگر معتقدند که اگر فسخ قبل از نزدیکی صورت گیرد، زوجه حق دریافت صداق یا متعه یا نفقه و یا مسکن را ندارد و فقط مهرالمثل را می برد و به خاطر عدم وجود طلاق متعه نمی برد؛ چون متعه مربوط به طلاق است. اگر بعد از دخول فسخ صورت گیرد، اگر زوجه حامله نباشد، مسکن یا نفقه نمی برد و اگر حامله باشد، در مورد وجوب مسکن یا نفقه دو دیدگاه وجود دارد. اگر قائل به وجوب پرداخت نفقه یا مسکن بود، این سؤال پیش می آید که آیا این وجوب پرداخت به خاطر بچه است یا به خاطر زوجه؟ اگر گفته شود به خاطر زوجه است، وی حق دریافت نفقه ندارد و اگر گفته شود، به خاطر حمل است، پس در این جا فقط نفقه واجب می گردد. البته دیدگاهی دیگر می گوید که به تبع نفقه، مسکن هم واجب می گردد (ماوردی، الحاوی الکبیر، ج ۱۱: ۴۶۶؛ ابن قدامه، ۱۴۲۳ق: ۱۰۸؛ الحجاوی، بی تا: ۲۰۲).

برخی دیگر در نوع فسخ نکاح فرق قائل شده‌اند و معتقدند که اگر فرقت به خاطر عیب یا غرر باشد، زوجه حق مسکن ندارد و اگر بخاطر رضاع یا مصاهره باشد، طبق رأی اصح، زوجه حق مسکن دارد. اما به طور خلاصه، زمانی که فسخ صورت گیرد به هر طریق که باشد، حق مسکن وجود دارد (الحسینی الحصنی، بی تا: ۵۶۶).

در حقوق ایران و در ماده ۱۱۰۹ ق.م.آ. آمده است: «اگر عده از جهت فسخ نکاح یا طلاق بائن باشد، زن حق دریافت نفقه ندارد؛ مگر در صورت حمل از شوهر خود که در این صورت تا زمان وضع حمل حق نفقه خواهد داشت. چون در اثر طلاق بائن یا فسخ نکاح، نکاح منحل می‌گردد و زوجین با هم بیگانه می‌شوند، بنابراین چنین زوجه‌ای مستحق نفقه نمی‌شود؛ مگر این‌که زوجه حامل باشد. در این صورت نفقه زوجه واجب می‌گردد و این وجوب به خاطر زوجه نیست، بلکه به خاطر حمل است که متعلق به زوج می‌باشد.» (امامی، ۱۳۷۶ش، ج ۵: ۹۲).

عده

از دیگر آثاری که در هر نوع طلاق یا فسخی به شرط دخول وجود دارد، عده است. عده با کسر عین، جمع عدد در لغت مأخوذ از عدّ و به معنای شماردن و شمارش می‌باشد. منظور از عده در اینجا، شمارش اقرار یا ماه‌هایی است که زوجه باید بگذراند و در آن مدت، پس از فسخ یا طلاق نباید ازدواج کند (الزبیدی، بی تا: ۳۵۳).

برای تعریف اصطلاحی عده، نزد فقها دو تعریف مهم وجود دارد، که یک تعریف آن متعلق به جمهور فقها می‌باشد و دیگری متعلق به احناف است. از نظر جمهور فقها، عده در اصطلاح، مدت زمانی است که باید زوجه بگذراند و هدف از گذران این مدت، معلوم شدن برائت رحم، جلوگیری از اختلاط نسل، احترام به زوج و... می‌باشد. از نظر این گروه هیچ وقت زنی، دو عده را با هم نمی‌گذراند و اگر دو عده بر وی واجب باشد باید یکی یکی، آنها را بگذراند (الدردیر، ۱۴۱۰ق: ۶۷۱؛ ابن جزی، ۱۳۹۷ق: ۲۳۵؛ الشربینی، بی تا: ۳۸۴؛ البهوتی، کشاف القناع، ج ۵: ۴۷۶؛ مرعی، بی تا: ۳۰۹؛ ابن رشد، بی تا: ۸۸).

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، عده فقط مربوط به زمانی است که دخول صورت گرفته باشد و اگر دخول صورت نگیرد، گذراندن عده لازم نیست و دلیل این امر، فرموده خداوند است که: «إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا» (احزاب، ۴۹): «هر گاه با زنان مؤمن ازدواج کردید و قبل از این که با آنها نزدیکی کنید، آنها را طلاق دادید، در این صورت گذراندن عده بر آنها واجب نمی‌باشد.»

مهر

مهر در لغت به معنای صداق است و منظور از صداق، مالی است که زوج به موجب عقد نکاح به همسرش پرداخت می‌نماید (الزبیدی، ج ۱۳: ۱۰۶؛ الفیومی، المصباح المنیر، ج ۲: ۵۸۲). در اصطلاح، مهر مالی است عوضی در نکاح؛ خواه در زمان عقد تعیین شود یا این‌که بعد از عقد با تراضی طرفین یا حاکم تعیین شود و یا ممکن است این عوض، به خاطر اموری مثل نکاح مانند و طاً به شبهه یا و طاً مکره، تعیین شود (البهوتی، کشف القناع، ج ۵: ۱۴۲).

اگر فسخ قبل از دخول صورت گیرد، تمامی فقها و حقوق دانان معتقدند که در این حالت، هیچ مهری یا حتی متعه- ای به زن تعلق نمی‌گیرد؛ چون اگر زوجه نکاح را فسخ کند، جدایی از جانب او است و اگر زوج نکاح را فسخ کند، در این صورت فسخ در حقیقت از جانب زوجه است (العمرائی، ۱۴۲۱ق: ۳۶۶-۳۶۷؛ الغزالی، بی تا: ۲۹۰). علاوه بر این، متعه نیز ثابت نمی‌شود (الماوردی، الحاوی الکبیر، ج ۹: ۳۴۴-۳۴۵؛ النووی، روضه الطالبین، ج ۵: ۵۱۵). اما احناف معتقدند اگر فسخ به سبب دلیلی در زوجه باشد، هیچ مهری نمی‌برد؛ چون جدایی از طرف وی بوده است. اما اگر به سبب دلیلی در زوج باشد زوجه مستحق نصف مهر خواهد بود چون زوجه در این میان خطایی نکرده است (ابن قدامه، المغنی، ج ۱۰: ۱۹۰؛ امامی، ۱۳۷۶ش، ج ۴: ۴۱۳-۱۱۴؛ صفایی و امامی، ۱۳۸۲ش: ۱۹۸).

در انحلال نکاح بعد از دخول باید گفت که اگر فسخ بعد از مقاربت باشد، از نظر جمهور فقها با توجه به حدوث تدلیس و عیب، نظراتی وجود دارد. به این معنا که اگر عیب مقارن عقد باشد، سه وجه وجود دارد: قول صحیح منصوص این است که مهرالمسمی ساقط می‌شود، ولی مهرالمثل واجب می‌گردد؛ خواه تدلیس یا عیب در هر کدام از طرفین باشد؛ چون که فسخ به زمان عقد مرتبط است، پس گویی که نکاح، فاسد بوده است. بنا به قولی دیگر مهرالمسمی واجب می‌شود؛ چون که فسخ انحلال عقد نکاح است در حال نه از اصل آن. اما بنا به دیدگاهی دیگر، اگر به سبب عیبی در زن، نکاح فسخ شود، مهرالمثل لازم می‌شود و اگر به سبب عیبی در مرد باشد، مهرالمسمی لازم می‌آید. اما در صورتی که عیب حادث بعد از عقد نکاح باشد، اگر قبل از مقاربت باشد مهر ثابت نمی‌شود، ولی اگر بعد از مقاربت باشد، چند وجه وجود دارد: وجه اول: مهرالمسمی لازم می‌آید. وجه دوم: مهرالمثل واجب می‌شود (النووی، روضه الطالبین، ج ۵: ۵۱۵).

امامیه معتقدند که اگر فسخ بعد از نزدیکی صورت گیرد، زوجه مهرالمسمی می‌برد؛ چون مهرالمسمی به سبب دخول ثابت و مقرر می‌گردد و زوج بعد از پرداخت مهر به زوجه، برای دریافت مقدار مهری که به زوجه داده است به مدّس مراجعه می‌کند و اگر هم مدّس زوجه باشد، برای دریافت کمترین مقدار مهر به وی مراجعه می‌کند (لطفی، مباحث حقوقی شرح لمعه: ۳۲۸). در قانون مدنی در این زمینه ماده‌ای موجود نیست، ولی با توجه به ماده ۱۰۸۲ ق.م. که به مجرد عقد زن را مالک مهر خود می‌داند و همچنین ماده ۱۱۰۱ ق.م. فقط در مورد فسخ نکاح قبل از نزدیکی زن را از مهر محروم داشته است، این‌گونه استنباط می‌شود که در مورد فسخ نکاح پس از نزدیکی، زن مستحق تمامی مهر خود می‌باشد؛ زیرا فسخ نکاح در اصطلاح حقوقی، ازاله قید نکاح است و نه ابطال نکاح از اصل؛ یعنی در واقع نکاح صحیح، واقع شده است و حال به واسطه به وجود آمدن علتی، این نکاح از تاریخ وقوع فسخ، از بین می‌رود و در واقع، عقد نکاح از زمان انعقاد تا قبل از فسخ تمام آثار خود را خواهد داشت. بنابراین وقتی مهر در زمان انعقاد عقد نکاح، تعیین شده است، دلیلی وجود ندارد که مهر در نظر گرفته نشود و قائل به مهرالمثل بود، علاوه بر این قائل شدن به مهرالمثل احتیاج به دلیل دارد در حالی که تمام اخبار دال بر وجوب مهرالمسمی می‌باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۱ش: ۲۱۵).

نتیجه‌گیری

در خاتمه، با تجزیه و تحلیل و بررسی استدلال‌های مختلف در خصوص تأثیر یا عدم تأثیر تدلیس زوجین در عقد نکاح باید گفت:

۱. عده اندکی از فقها، عقد نکاحی که در آن تدلیس صورت گرفته و براساس تدلیس منعقد شده است را باطل می‌دانند. این گروه در واقع، عقد نکاح را بر عقد بیع قیاس کرده و معتقدند همان‌طور که در عقد بیع، اشتباه در عوضین موجب ابطال عقد می‌گردد، در عقد نکاح نیز تدلیس و فریب موجب ابطال عقد می‌شود. چون که رضایت‌مندی شخص که از شرایط عامه برای انعقاد عقد می‌شود، ناشی از وجود صفاتی بوده که در طرف عقد ظاهراً موجود بوده است و اگر آن صفات موجود نمی‌بود، شخص رضایت نمی‌داد، پس عقد به خاطر عدم وجود آن صفات مورد نظر ابطال می‌گردد. بنابراین این گروه قائل به ابطال عقد نکاحی هستند که در آن تدلیس صورت گرفته است.

۲. رأی راجح: جمهور فقها و حقوق دانان، عقد نکاحی که در آن تدلیس صورت گرفته است را صحیح می‌دانند و قائل به بطلان آن نمی‌باشند. اما این گروه در مورد این که آیا در این حالت که تدلیس صورت گرفته است، حقی برای شخص ایجاد می‌شود یا خیر؟ با هم اختلاف دارند. برخی مانند احناف و زیدیه معتقدند که در این حالت، هیچ حقی برای مدّلس ثابت نمی‌شود؛ جز این که وی می‌تواند برای جبران ضرر وزبانی که به وی وارد شده است به شخص مدّلس مراجعه کند. این گروه در مورد این که آیا حق فسخ نکاح برای شخص فریب خورده حاصل می‌شود یا خیر، قائل به عدم ایجاد چنین حقی می‌باشند و معتقدند که عقد نکاح بسیار محکم‌تر از آن است که به خاطر وجود فریب آن را منحل نمود. علاوه بر این، معتقدند که هیچ نصی از قرآن و یا سنت وجود ندارد تا بتوان براساس آن قائل به ایجاد حق فسخ برای مدّلس بود.

جمهور فقها و حقوق دانان معتقدند در حالتی که عقد نکاح براساس تدلیس صورت گرفته است، درست است که عقد کماکان صحیح است، اما در تدلیس علاوه بر این که شخص مدّلس می‌تواند برای جبران ضرری که به وی وارد شده است به مدّلس مراجعه کند، دارای حق فسخ نکاح می‌شود. دلیل اصلی این گروه برای استحکام قول خود، ماجرای ازدواج پیامبر(ص) با زنی از طایفه بنی غفار می‌باشد. چون آن زن دچار بیماری پسی بود و آن را از پیامبر(ص) مخفی نمود و پیامبر(ص) هم به محض مطلع شدن از این فریبی که در حقش صورت گرفته است، فوراً نکاح را فسخ نمود. این افراد علاوه بر این که از همین حدیث وجود خیار فسخ را استنباط نموده‌اند، معتقدند که خیار فسخ در چنین حالاتی فوری است و شخص به محض مطلع شدن از فریبی که در حقش صورت گرفته است، اگر خواهان فسخ نکاح بود، باید فوراً از آن استفاده نماید. همچنین این گروه معتقدند که هر تدلیسی موجب ایجاد حق فسخ نمی‌شود و البته این عرف است که مشخص کننده میزان تأثیر تدلیس در عقد نکاح می‌باشد. چون به عنوان مثال، ممکن است که باکره بودن دختر در یک منطقه مهم باشد؛ در این حالت اگر دختر باکره نباشد و زوج را فریب دهد، حق فسخ برای زوج حاصل می‌شود. همچنان که ممکن است که وجود این صفت در دختران منطقه‌ای دیگر مهم نباشد، بنابراین در این حالت بر عکس حالت قبلی، حق فسخ برای فریب خورده حاصل نمی‌شود. البته شایان ذکر است که در قانون مدنی علاوه بر حقوقی که برای مدّلس ایجاد می‌شود، برای شخص مدّلس طبق ماده ۶۴۷ ق.م.ا. شخص فریب‌کار را به مدت زمان شش ماه تا دو سال محکوم به حبس می‌نماید.

۳. ماهیت انحلال عقد نکاح در تفریق زوجین طبق رأی اصح، فسخ می‌باشد نه طلاق. چرا که این انحلال توسط زوج یا زوجه‌ای که فریب‌خورده است، حاصل می‌شود و نیازی به حکم قاضی ندارد. بنابراین شکی نیست که در فسخ عقد نکاح در صورتی که دخول صورت نگرفته باشد، هیچ نفقه و یا عده و همچنین مهری بر وی واجب نمی‌باشد. اما اگر دخول صورت بگیرد، در صورتی نفقه زوجه بر زوج واجب است که زن حامله باشد. اما عده آنها سه طهر می‌باشد. در مورد مهر نیز باید گفت در آن‌جا که دخول صورت گرفته است، بر زوج واجب است که تمام مهر را به زن تقدیم نماید.

۴. برخی از فقها به دلیل حفاظت از بنیان خانواده، قائل به محصور بودن موارد تدلیس می‌باشند و آن را محدود به بکارت، جمال، آزاد بودن و نسب کرده‌اند. اما برخی دیگر، آوردن آن موارد را از دیگر فقها از باب تمثیل می‌دانند و موارد دیگر را بر آن قیاس نموده‌اند. اما همان‌طور که در مباحث پیشین گفته شد، بهترین راه ضابطه‌مند کردن موارد تدلیس می‌باشد.

فهرست منابع و مآخذ

١. قرآن كريم
٢. ابن جزى الكلبي، ابوالقاسم محمد بن احمد، (١٣٩٧ق)، القوانين الفقيهيه، قاهره: مكتبه الخانجي
٣. ابن حاجب الكردي المالكي، جمال الدين ابو عمرو بن عثمان، جامع الامهات، ج ١.
٤. ابن رشد القرطبي، ابوالوليد محمد بن احمد، بدايه المجتهد و نهايه المقتصد، ج ٢، دارالفكر.
٥. ابن قدامه المقدسي، موفق الدين ابومحمد عبدالله بن احمد، (١٤٢٣ق)، عمدته الفقه في المذهب الحنبلي، المكتبه العصريه.
٦. ابن قدامه المقدسي، موفق الدين ابومحمد عبدالله بن احمد، الكافي، دارالفكر، ج ٣ و ٤.
٧. ابن قدامه المقدسي، موفق الدين ابومحمد عبدالله بن احمد، المغني، رياض: دار عالم الكتب، ج ١٠ و ٧.
٨. ابن منذر النيسابوري، ابوبكر محمد بن ابراهيم، (١٤٢٥ق)، اشراف على مذاهب العلماء، مكتبه مكه الثقافيه، ج ٥.
٩. الاعرجي، زهير، النظام العائلي و دور الأسرة في البناء الاجتماعي الاسلامي.
١٠. امامي، حسن، (١٣٧٦ش)، حقوق مدني، ج ١ و ٤ و ٥، تهران: كتابفروشي اسلامي.
١١. البكري الدمياطي، ابوبكر بن محمد شطا، (١٤١٨ق)، إعانة الطالبين حاشية على حل ألفاظ فتح المعين لشرح قرة العين بمهمات الدين، ج ٣.
١٢. البهوتي، منصور بن يونس، الروض المربع شرح زاد المستقنع، دارالمؤيد.
١٣. البهوتي، منصور بن يونس، كشاف القناع عن متن الاقناع، ج ٥، رياض: دار عالم الكتب.
١٤. التسولي، أبو الحسن علي بن عبدالسلام، (١٤١٨ق)، البهجة في شرح التحفة، ج ١ بيروت: دارالكتب العلميه.
١٥. الحجاوي، شرف الدين ابي النجا موسى بن احمد، زاد المستقنع في اختصار المقنع، مدار الوطن.
١٦. الحسيني الحصني، تقى الدين ابوبكر بن محمد، كفايه الاخيار في حل غايه الاختصار، بيروت: دارالكتب العلميه.

۱۷. الخطيب الشربيني، شمس الدين محمد بن احمد، مغنى المحتاج الى معرفه معانى الفاظ المنهاج، ج ۳، بيروت: دارالمعرفه.

۱۸. الدردير، ابوالبركات احمد بن محمد، (۱۴۱۰ق)، الشرح الصغير على اقرب المسالك، ج ۲، دوله الامارات العربيه المتحده: وزاره العدل و الشؤن الاسلاميه و الاوقاف.

۱۹. الزبيدي، محمد بن عبدالرزاق، تاج العروس، ج ۸، بی جا: دارالهدايه.

۲۰. الزحيلي، وهبه، الفقه الاسلامى و ادلته، ج ۹، بی جا: دارالفكر.

۲۱. الشافعى القریشی، ابو عبدالله محمد بن ادريس، الأم، ج ۵، بی جا: دارالوفاء.

۲۲. شهيد ثانی، زين الدين الجبعى، الروضه البهيه فى شرح اللمعه دمشقيه، ج ۱، بيروت: دار العالم الاسلامى.

۲۳. الشيرازى، ابواسحاق ابراهيم بن على، المذهب فى الفقه الشافعى، ج ۲، بيروت: دارالكتب العلميه.

۲۴. صفایى، حسين و امامى، اسدالله، (۱۳۸۲ش)، حقوق خانواده، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.

۲۵. صفایى، حسين و ديگران، (۱۳۸۴ش)، بررسى تطبيقى حقوق خانواده، تهران: دانشگاه تهران.

۲۶. العمرانى الشافعى اليمنى، ابوالخير بن سالم، (۱۴۲۱ق)، البيان فى مذهب الامام الشافعى، ج ۹، بيروت: دارالمنهاج.

۲۷. الفيروزآبادى، مجدالدين محمد بن يعقوب، (۲۰۰۵م) القاموس المحيط، ج ۱، بيروت: دار احياء التراث العربى.

۲۸. القرافى، شهابالدين احمد بن ادريس، الذخيره، ج ۴، بی جا: دارالمغرب الاسلامى.

۲۹. القليوبى، شهابالدين احمد بن احمد، و العميره، شهابالدين احمد البرلسى، (۱۳۷۵ق)، حاشيتان على المنهاج الطالبين، ج ۳، مصر: مكتبه و مطبعه البابى الحلبي والاده.

۳۰. كاتوزيان، ناصر، (۱۳۷۱ش)، حقوق خانواده، ج ۱، تهران: شركت سهامى انتشار.

۳۱. كاتوزيان، ناصر، (۱۳۸۹ش)، قانون مدنى در نظم حقوق كنونى، ج ۱، تهران: بنياد حقوقى ميزان.

۳۲. كيائى، عبدالله، (۱۳۸۴ش) قانون مدنى و فتاوى امام خمينى، ج ۲.

۳۳. مرعى، ابن يوسف، غايه المنتهى، ج ۳، دمشق: مكتب الاسلامى.

٣٤. النووى، ابوزكريا محبى الدين يحيى بن الشرف، (١٤٢٦ق)، منهاج الطالبين و عمده المفتين، ج ١ و ٩، بيروت:

دارمنهاج.

٣٥. النووى، ابوزكريا محبى الدين يحيى بن الشرف، المجموع شرح المهذب الشيرازى، ج ١٣ و ١٧، جده: مكتبه

الارشاد.